

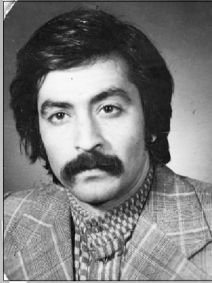
قسم خامه

اکبر کرباسی

به روح تو ای روح افزا قسم
 به جان تو ای جان جانها قسم
 به اصل نبوت به حق معاد
 به موسی، به عیسی، به یحیی قسم
 به داود و الیاس و خضر نبی
 به آن چارده تن مبرا قسم
 به لب تشنگان مسیر فرات
 به عباس بی دست سقا قسم
 به آن ناله‌هایی که برمی کشید
 شب و نیمه شب ام لیلا قسم
 که کرباسیان را نظر جز تو نیست
 به ذات خداوند یکتا قسم

قسم خامه

نگارا به عزت و جاهت قسم
 به لعل لب بوسه خواهت قسم
 به اندام سرو سهی سای تو
 به رخسار زیبای ماهت قسم
 به شوخی و طنازی و دلبری
 که بنموده‌ای رسم راهت قسم
 به افسون و نیرنگ و عاشق کشی
 که خیزد همه از نگاهت قسم
 به قول و قرار و به وعده و وعید
 به میعاد و میعادگاهت قسم
 به عهد و وفایی که در پیش هم
 بیستیم در بزمگاهت قسم
 که کرباسیان را نظر جز تو نیست
 به قرآن در خانقاهت قسم



جنوبی

زنده یاد محسن پزشکیان

زجر پرورد من باغت آباد!
 غم نگبرد سراغ سرایت
 چشم حسرت دلت را مبیناد!
 سدر خوش سایه‌ی خانه‌ی من!
 در تنت زندگانی مجسم
 گونه‌ی تفتیده از خنج خورشید
 دست‌ها بوی نان برشته
 چشم گردنده در وحشتی شوخ
 زلف رقصنده در چرخشی شاد
 دوست دارم همین سان که هستی
 ناز پروردگان را رها کن
 خفته در سایه‌ی سبز شمشاد
 روح روی تو پویا و پُر جوش
 خشم و شادی، سرود و ترانه
 شوق و اندوه و لبخند و فریاد
 ای غرور بلند، ای سرافراز
 از تو می گویم ای ایستاده
 روی در روی خورشید و تش باد
 از تو می گویم ای ریشه در خاک
 از تو می گویم ای سبز سرریز
 از تو می گویم ای نخل آزاد
 سایه پروردگان خوابشان خوش
 در زلالی ناز و نوازش
 زجر پرورد من باغت آباد!

شکست

افسانه تقوایی فر



این روزها حالم عجیب خراب است... می‌دانی که کمی مفرورم.
 هر شب با چشمانی محسوس در اشک می‌خوابم و هر صبح با لبخندی
 بی‌امید از خواب بیدار می‌شوم. بین خودمان بماند، مبادا غرورم
 بشنود... به بزرگی‌اش برمی‌خورد.
 اما دلم شکسته است... می‌دانی آنها او را شکستند. آدم‌ها را می‌گویم...
 گاهی اجازه‌ی زندگی‌ام را دست غرورم می‌دهم... غرورم نامهربان
 است... سر دلم داد می‌کشد. مثل پدری است مستبد، پدری که فقط
 می‌زند.
 بیچاره دلم... همه چیزش دست غرورم است، لبخندش، اشک‌هایش، بغض‌هایش، زندگی-
 اش، اما لعنتی باز می‌شکند.
 تقصیر آدم‌هاست، آنها دلم را بد بار آورده‌اند. با او بازی می‌کنند، به او دروغ می‌گویند،
 لعنتی‌ها نمی‌فهمند دل است، باور می‌کند. باید توقع دلم را پایین بیاورم... بچه‌تر از آن است
 که بفهمد در این دنیا کسی دوستش ندارد. بچه‌تر از آن است که بفهمد دوست دارم‌ها را
 باید پشت گوش بیندازد. کودک چه می‌فهمد دروغ و راست چیست، چپ و راست کدام
 است؟ اما باید به راه بیاورمش، باید گرکش کنم، گرگی که فقط بدرد، آدم‌ها سزاوار
 دریدن هستند. دلم باید بد شود، باید خشمگین شود، باید سر آدم‌ها داد بزند، دلم نباید دل
 باشد، باید سنگش کنم، اما باز هم از سنگ شکن‌ها می‌ترسم.
 آری... من آنقدر از اعتماد تیر خورده‌ام که حتی از دریدن دیگران هم می‌ترسم. آری من از
 شکار هم هراس دارم.
 دیده‌ای بعضی از شب‌ها ناخودآگاه دلت می‌گیرد؟ همان شب‌هایی که دلت می‌خواهد کسی
 باشد، کسی که برایت کسی باشد، همانی که بخواید لب‌هایت را به زور به سمت گوش-
 هایت ببرد. همانی که نخواهی برای بودنش به عالم و آدم جواب پس دهی. دلم یواشکی هم
 می‌خواهد خنده‌های یواشکی، شیطنت‌های یواشکی، دعا‌های یواشکی، خیلی وقت است به جز
 گریه‌های یواشکی، یواشکی نداشته‌ام و آخر دلم بخشش می‌خواهد... رفیق شرمندهام...
 حالم کن، شاید مرده‌ی فردا در تابوت خوابیده‌ی روی دستانت من باشم.

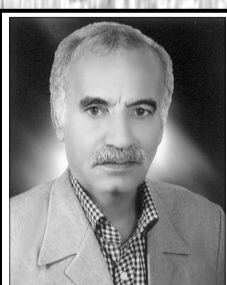
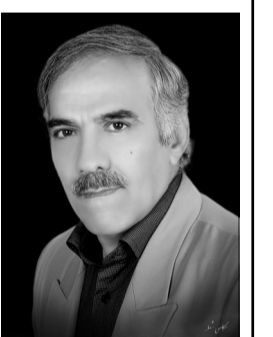
بیا بریم تو دل آسمون پرستاره

اندیشه‌ی خیامی: در اثر، جان باتریک شنلی

محمد رجبی

خوبی آنرا دیداری کرده، می‌کنند و به این نتیجه
 می‌رسد که باید زندگی کرد! آنرا غنیمت شمرده
 با آن همراه بود، از لذت‌های مادی آن بهره برد تا
 درد زیستن راه از یاد ببرد!
 زن: ولی می‌دونی ماها چرا داریم عذاب می
 کشیم؟ داریم عذاب می‌کشیم، چون با زندگی مون
 مستقیم رو به رو شدیم، من فکر نمی‌کنم این چیز
 بدیهه، من لاغرم چون راستش اینه که جسم آینه‌ی
 روحمه، روحی که گرسنه است و خوراک نداره...!
 در ابتدای نمایش سعی دارد روحش را تغذیه کند؛
 ولی دنیایی که خود ساخته تأمینش نمی‌کند!
 زن: من غذا نمی‌تونم پیدا کنم، دنیا غذا نمی‌ده به
 من...!
 مکتب فکری ای که خیام بنا نهاده، در
 دیگراندیشندان تداوم یافته، نگاه حیرت
 انگیز «اوژن یونسکو» به جهان، از اندیشه‌ی خیام
 الهام گرفته، در مکتب خیام پوچی و یأس وجود
 ندارد، اشعار فلسفی خیام نسخه‌ی شفا بخشی است
 برای درماندگی و درمان «بزروردیس» و چاره
 ایست بر ناچاری انسان؛ می‌گوید: زندگی کن
 ولذت ببر.
 آنچه شنلی در نمایشنامه به مخاطب توصیه می‌کند
 اینست که انسان مجبور؛ باید زندگی کند و دو راه
 در پیش دارد: ۱- با ذهنیت مشکوک در مقابل
 زندگی قرار گیرد و با آن مبارزه کند!
 ۲- با زندگی همراه شود و از خوشی‌های آن لذت
 ببرد!
 زن: نزدیک بود بگم خواهرم - چون با زندگی
 رو در رو نمی‌شه - درد نمی‌کشد، ولی می‌کشد،
 تو عذاب، فرق تو و اون اینه که اون طرز عذاب
 کشیدنش احمقانه است، قبول نمی‌کنه قضیه رو،
 قلبش تو این قضیه ابله، بنا بر این گمونم نکنه اینه
 که همه چی دردناکه، پس برا جی آدم در مورد این
 درد صادق باشه؟
 بر خیز بُنا بسیار بهر دل ما
 حل کن به جمال خویشتن مشکل ما
 یک کوزه شراب تا بهم نوش کنیم
 زان پیش که کوزه‌ها کنند از گِل ما (خیام)
 زن: این رویای من بوده! مرد: ظرفیتش را هم که
 داریم - که من امشب بعد این همه سال حسش می
 کنم - ظرفیت لذت بردن رو.

عصر شنبه ۱۹
 اردیبهشت سال جاری؛
 به دعوت کارگردان
 نمایش آقای اسدپور،
 با دوست هنرمندم به
 فرهنگسرای مردانی
 محل اجرای نمایش
 رفتم! خوشختانه رأس
 ساعت موعود شروع
 شد، پس از دریافت
 برشور از مدیر فرهنگسرا، وارد پلاتوی نمایش
 شدیم که با امکانات ساده‌ای طراحی شده بود و
 آنسفر لازم را به مکان نمایش بخشده بود، روی
 صندلی‌هایی که در کف تخت سالن بدون شیب و
 پلکان چیده شده بود نشستم، کاربا خوشآمد گویی
 و توضیحات، کارگردان شروع شد.
 همه‌ی عناصر و عوامل نمایش در خدمت ارائه‌ی
 اندیشه نویسنده بود! کارگردان با وفاداری به متن
 کوشیده بود تا هنرجویان کلاس نمایش را در
 اجرای بی‌کم و کاست آن؛ سازگار کند که در این
 راه موفق بود! بدون تأکید بر مکتب هنری خاصی و
 بهره‌گیری از مکاتب مختلف، اثری بدیع آفریده
 بود که مخاطب را بدنبال خود می‌کشید!
 هنرجویان کلاس نمایش؛ در اجرای اثر به خوبی
 هدایت شده بودند و با بازی‌های قابل قبولی توانستند
 با تماشاگر ارتباط عاطفی برقرار کنند!
 اندیشه خیام نابغه‌ی ایرانی را می‌شد به خوبی
 در اثر «جان باتریک شنلی» درک کرد، نگاه شنلی
 به انسان و زندگی؛ نگاه خیامی است، دم را
 دریافتن و از زندگی لذت بردن.
 «ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که نه آغازی دارد و
 نه پایانی، آنچه ما می‌بینیم تکرار مکررات است،
 موقعیتهایی که جنون آمیز تکرار می‌شود و زمان را
 ایجاد می‌کند و ملال زندگی از آن سرچشمه می
 گیرد، تمام کوشش خیام اینست که از این تسلسل
 بگریزد و دم را دریابد» (داریوش شایگان)
 دختر جوان در اثر شنلی به آگاهی می‌رسد و از
 تکرار ملال آور که نمادین دیداری شده، می
 گریزد و مرد جوان نیز به این نتیجه می‌رسد که
 نباید روبروی زندگی قرار گیرد، دست از لجبازی و
 ذهنیت پلیدی که خود برای خود ساخته و نمایش به



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
 لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه
 یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در
 ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی
 برگشت داده نمی‌شود.
 tolou2@yahoo.com
 کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر